

غول کوچولو سفینه فضایی می‌سازد و داستان‌های دیگر

-
- سرشناسه: تیبو، ژیل، ۱۹۵۱ - م.
- عنوان و نام پدیدآور: غول کوچولو سفینه فضایی می‌سازد و داستان‌های دیگر/نویسنده ژیل تیبو؛ تصویرگر ژان برنش؛ مترجم مهناز عسگری.
- مشخصات نشر: تهران: آفرینگان، ۱۳۹۷.
- مشخصات ظاهری: ۱۶۵ ص.
- فروست: نشر آفرینگان؛ ۲۵۱.
- خواب‌های غول کوچولو؛ ۱.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۰۵۲-۲
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت: کتاب حاضر ترجمه کتاب‌های «La fusée du petit géant»، «L'hiver du petit géant» و «L'orage du petit géant» است.
- یادداشت: گروه سنی: ب، ج.
- موضوع: داستان‌های تخیلی — مجموعه‌ها
- موضوع: Fantastic fiction -- Collections
- موضوع: داستان‌های فرانسه
- موضوع: French fiction
- شناسه افزوده: برنش، ژان، ۱۹۵۰ - م.، تصویرگر
- Bernèche, Jean: شناسه افزوده
- شناسه افزوده: عسگری، مهناز، ۱۳۴۷ -، مترجم
- رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۷ غس ۹۲۹ ت ۵۱۳۰
- شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۹۸۷۸۹
-

خواب‌های غول کوچولو

۱

غول کوچولو سفینه فضایی می‌سازد و داستان‌های دیگر

ژیل تیبو
تصویرگر: ژان برنش
ترجمه مهناز عسگری



نشر آفرینگان: ۲۵۱

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Les Cauchemars du petit géant

L'Hiver du petit géant

La Fusée du petit géant

Gilles Tibo

Illustrations de Jean Bernéche

Éditions Québec Amérique inc., 2008, 2008, 2006



نشر آفرینگان

تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید،

کوچه مبین، شماره ۴، تلفن ۶۷ ۳۶ ۴۱ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

ژیل تیبو

تصویرگر: ژان برنش

خواب‌های غول کوچولو - ۱

غول کوچولو سفینه فضایی می‌سازد

و داستان‌های دیگر

ترجمه مهناز عسگری

چاپخانه پژمان

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۰۵۲-۲

ISBN: 978-600-391-052-2

www.afarinegan.qoqnoos.ir

۱۴۰۰۰ تومان

فهرست

خواب‌های ترسناک غول کوچولو

۹	سرزمین غول‌ها
۱۳	تخت‌خواب مامان و بابام
۱۹	دور نان‌ها
۲۳	خرسی‌ها
۲۷	سگ‌ها
۳۱	در پارک
۳۷	تلویزیون
۴۱	پرنده‌ها
۴۵	درخت
۵۱	همسایهٔ پشتی‌ما
۵۵	در مطب پزشک

زمستان غول کوچولو

۶۳	زمستان
۶۹	اسباب‌بازی‌های یخ‌زده
۷۵	گلولةٔ برفی

۸۱	قطب شمال.....
۸۵	کفش پاتیناژ.....
۸۹	سورتمه‌سواری.....
۹۳	اسکی‌بازی.....
۹۷	سفر به قطب شمال.....
۱۰۱	آدم‌برفی.....
۱۰۹	خداحافظ.....

سفینه فضایی غول کوچولو

۱۱۷	سیلون، غول کوچولو.....
۱۲۱	کارتن‌های مقوایی.....
۱۲۵	ساختن سفینه فضایی.....
۱۲۹	لباس فضانوردی.....
۱۳۳	در انتظار پرواز.....
۱۳۹	کابوس‌های شبانه.....
۱۴۹	سفر به ماه.....
۱۵۵	سفر دوم به ماه.....
۱۶۳	بازگشت از ماه.....

خواب‌های ترسناک غول کوچولو



تقديم به
سيلون ترامبلی
غول کوچولویی که
روی کوهی کاغذی ایستاده است.



سرزمین غول‌ها

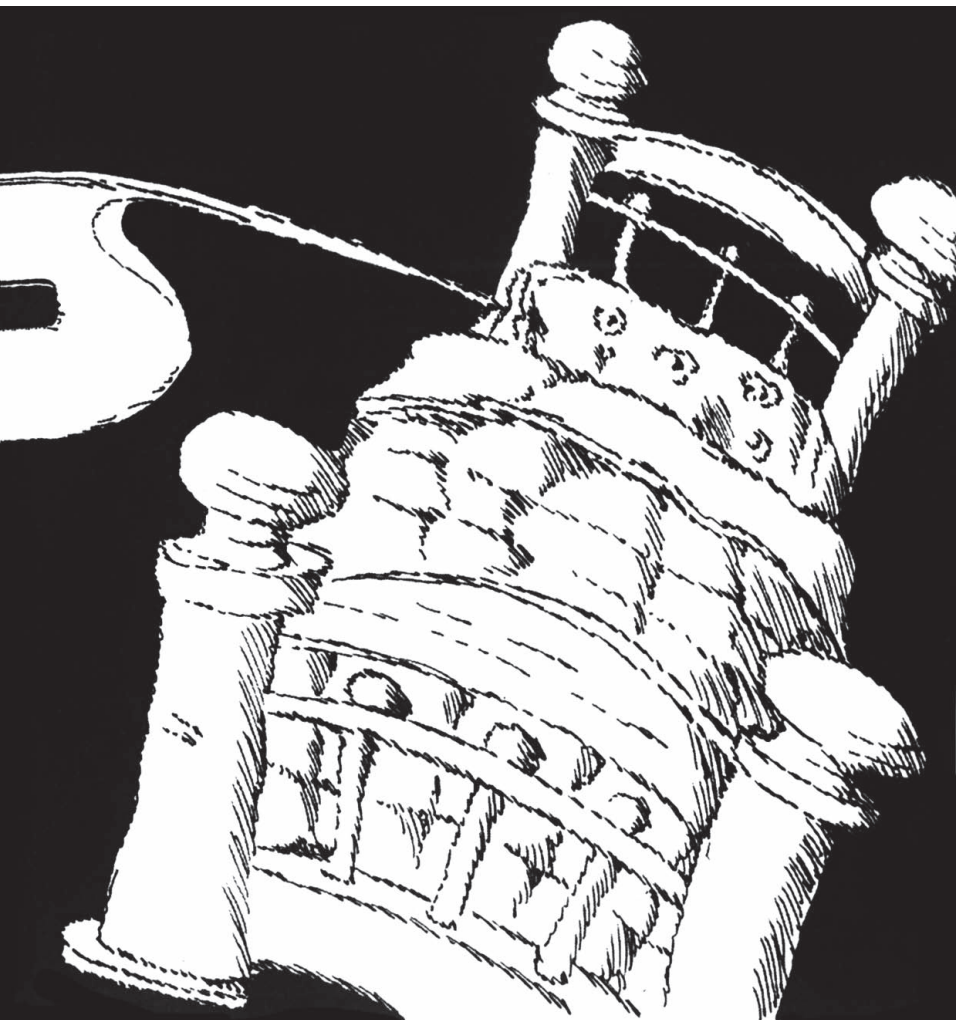
از وقتی که به دنیا آمده‌ام توی سرزمین غول‌ها زندگی می‌کنم.

توی این سرزمین، بابام گنده‌ترین غول است. پاها و کفش‌های گنده‌ای دارد، سر و کلاه گنده‌ای دارد. دست‌ها و اتومبیلش هم گنده است.

من خیلی کوچک هستم. اسم من سیلَوَن است. راستش مشکل بزرگی دارم. خیلی حساسم.

به قول مامانم هر چیزی ممکن است باعث شود که شب کابوس ببینم. او می‌گوید: «سیلَوَن، تو خیلی حساسی، هر چیزی ممکن است باعث شود که شب کابوس ببینی!»

مثلاً اگر توی روز گربه‌ای ببینم، شب کابوس



گرهٔ خیلی گنده‌ای را می‌بینم که دنبال موش‌ها
می‌کند. اگر دارم توپ‌بازی می‌کنم، شب کابوس

ترکیدن توپم را می‌بینم. اگر دارم ابرها را تماشا
می‌کنم، شب کابوس باران سراغم می‌آید!
هر شب با عجله به تختخواب مامان و بابام
می‌روم. آن‌جا بهترین جای دنیاست، چون توی
تختخواب مامان و بابام دیگر کابوس نمی‌بینم.
دلیلش هم این است که مامان و بابام هیچ‌وقت
کابوس نمی‌بینند!

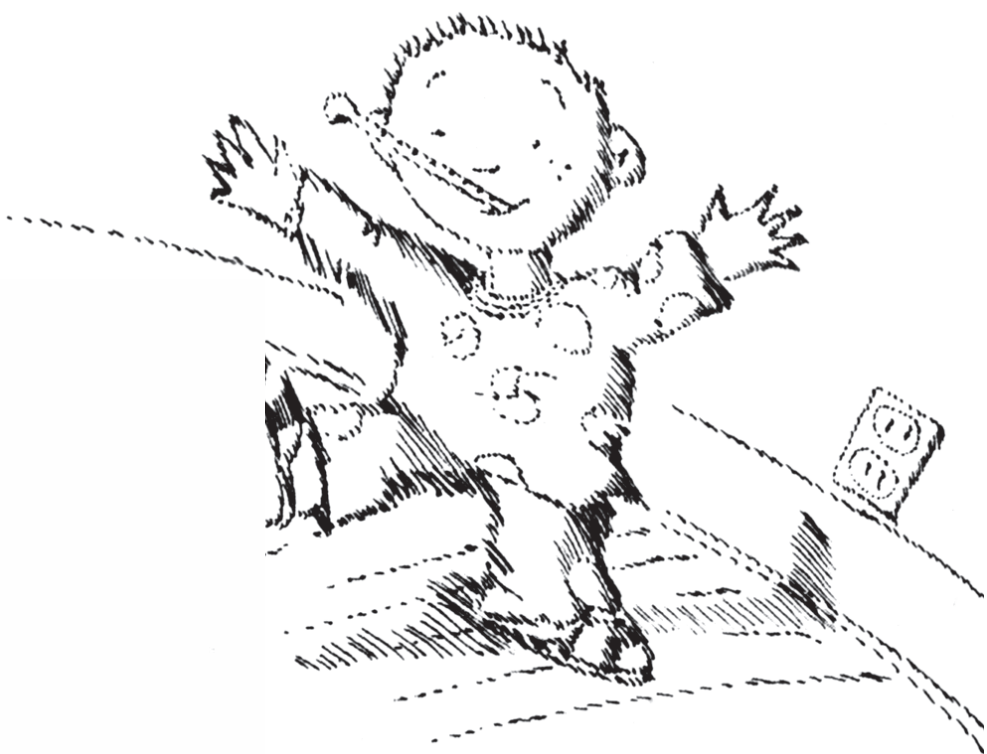




تختخواب مامان و بابام

حتی اگر یک عالم جا توی تختخواب گندهٔ غول‌ها
باشد، باز هم من اجازه ندارم پیش مامان و بابام

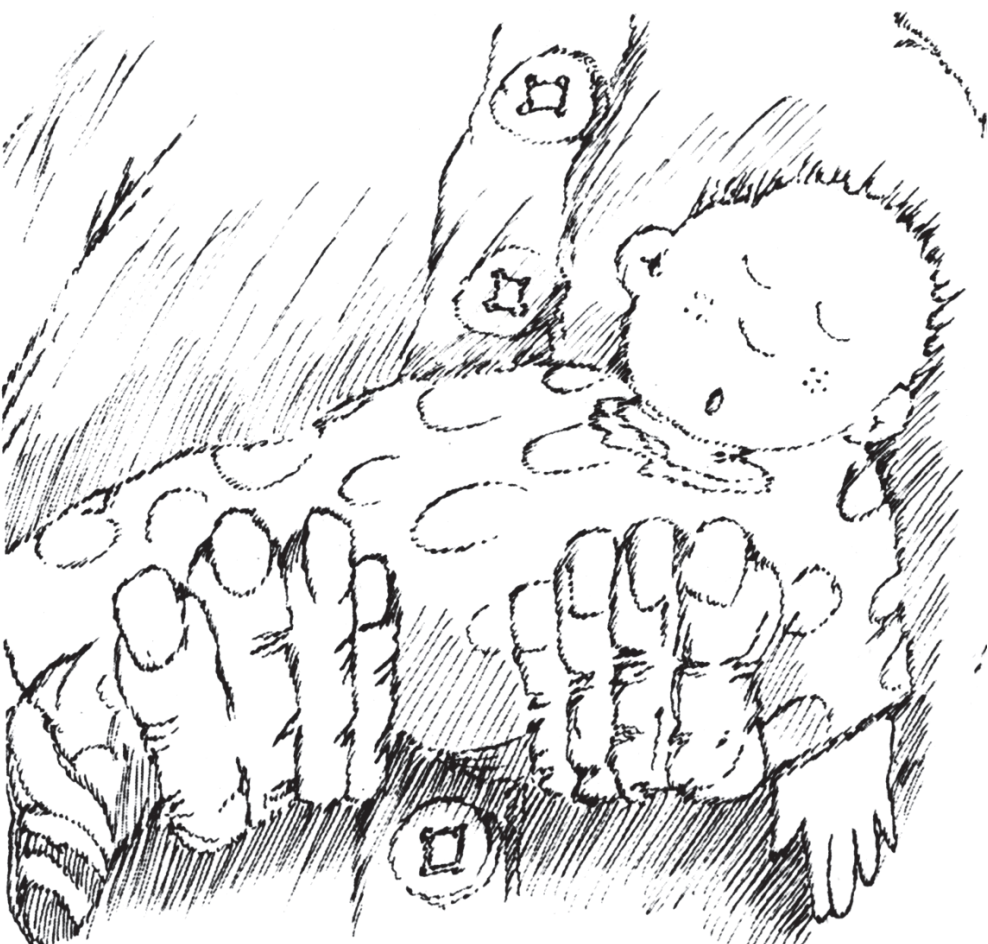




بخوابم. به قول بابام که می‌گوید: «سیلَوَن، تو
نباید پیش ما بخوابی!»
«حتی اگر کابوس وحشتناکی ببینم؟»
«فقط وقتی که مریض می‌شوی می‌توانی پیش
ما بخوابی!»

خُب بعضی وقت‌ها وسط یک کابوس خیلی
ترسناک مریض می‌شوم. آن وقت می‌روم پیش
آن‌ها و خودم را بینشان جا می‌دهم. مامانم که دارد
خواب هفت پادشاه را می‌بیند. اما بابام غُرغُرکنان
می‌گوید: «سیلَوَن، باز چی شده؟»
«چیزی نیست... مریض
شده‌ام!»





«چه بلایی سرت آمده؟»
«سرما خورده‌ام، کمی هم بینی‌ام گرفته!»

همین چند وقت پیش گلوم زخم شد، گوشم سرما خورد و خلاصه از سرتاپام مریض شد. تازه چند تا مریضی دیگر هم بود مثل یخ‌زدگی پاها، شکم‌درد و گرفتگی گلو.

بابام می‌فهمد که من راستی‌راستی مریض شده‌ام یا نه. دست‌های گنده‌اش را روی پیشانی‌ام می‌گذارد و کمی صبر می‌کند.

او هیچ‌وقت گول نمی‌خورد. همیشه زیر لب می‌گوید: «عجب! عجب!»

بعد من را در تخت‌خواب سردم می‌گذارد. من از او می‌پرسم: «فقط دو دقیقه پیشم می‌خوابی؟» او هر بار همین جمله را می‌گوید: «شب به‌خیر پسرم!»

شب به‌خیر! شب به‌خیر! شب به‌خیر گفتن که کاری ندارد. من دلم می‌خواهد روی تخت‌خواب خیلی کوچکی بخوابم تا هیولاها و حیوان‌های وحشی نتوانند زیرش قایم شوند!



دور نان‌ها

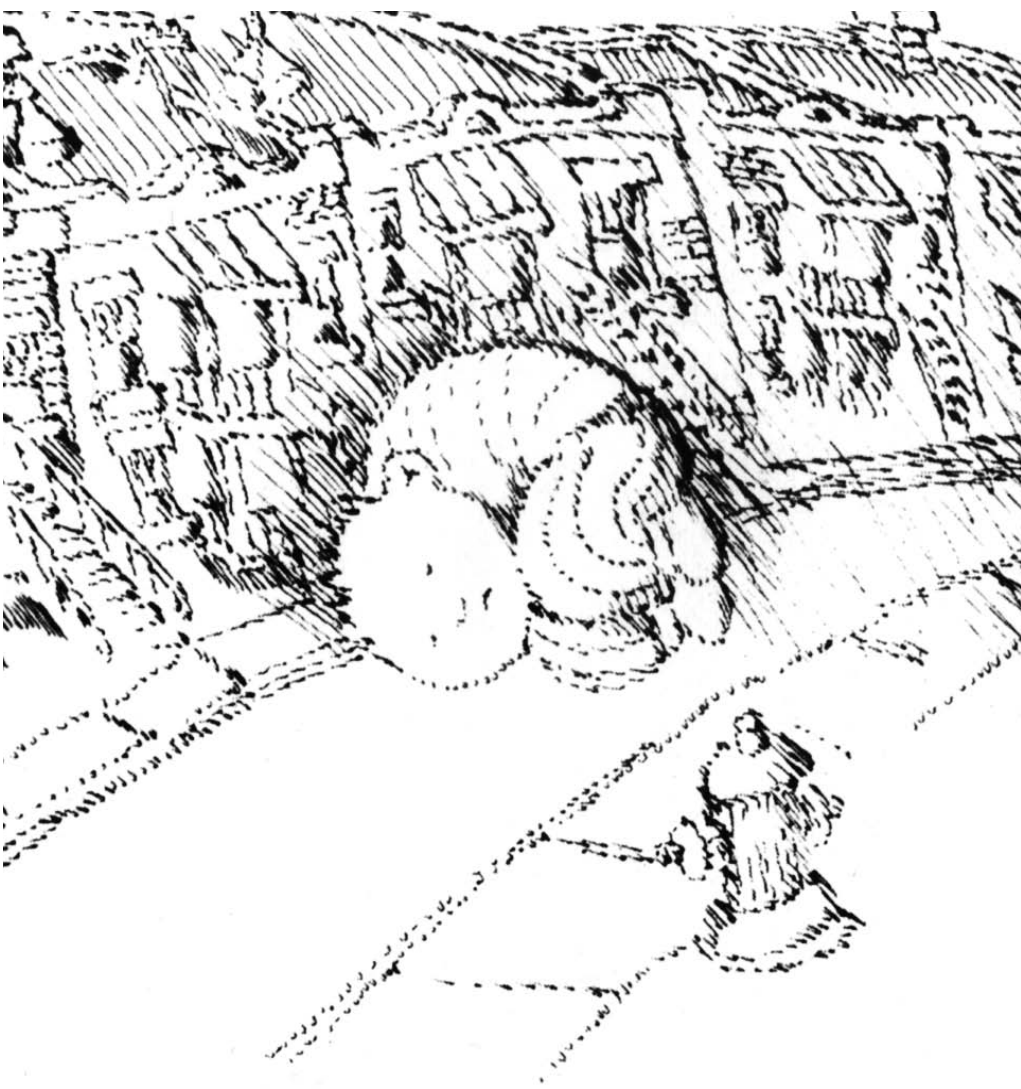
هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شوم تعجب می‌کنم که پس چرا شب هیولاها یا حیوان‌های درنده من را نخورده‌اند.

موقع ناهار مامانم مرتب می‌گوید: «سیلَوَن، دور نان‌ها را هم بخور تا مثل غول‌ها بزرگ بشوی.»



خواب دیدم:

از بَس دور نان‌ها را خورده بودم، سه برابر یک غول معمولی شده بودم. دیگر نمی‌توانستم وارد هیچ خانه‌ای بشوم. مجبور بودم توی کوچه



و خیابان بخوابم، حتی وسط سرمای زمستان.
بعد از این کابوس ترسناک، بدویدو به
تختخواب گرم‌ونرم مامان و بابام رفتم. بابام داد
کشید: «سیلون، آخر چرا پاهای یخت را به من
می‌زنی و بیدارم می‌کنی؟ دست بردار بچه!»



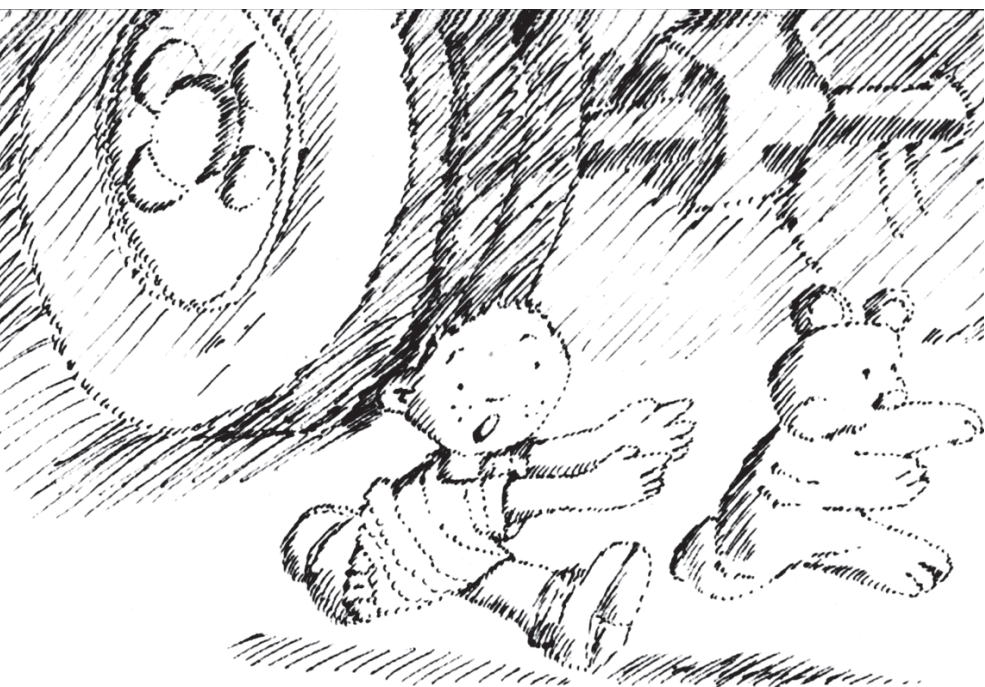
خرسی‌ها

بعضی وقت‌ها، از این‌که کوچکم خیلی خسته می‌شوم. آن وقت با خرس‌هایم غول‌بازی می‌کنم. من رئیسشان می‌شوم و آن‌ها باید به حرف‌هایم گوش کنند. راستش خرسی‌ها دوست ندارند از من اطاعت کنند. به همین خاطر عصبانی می‌شوم و می‌گویم:

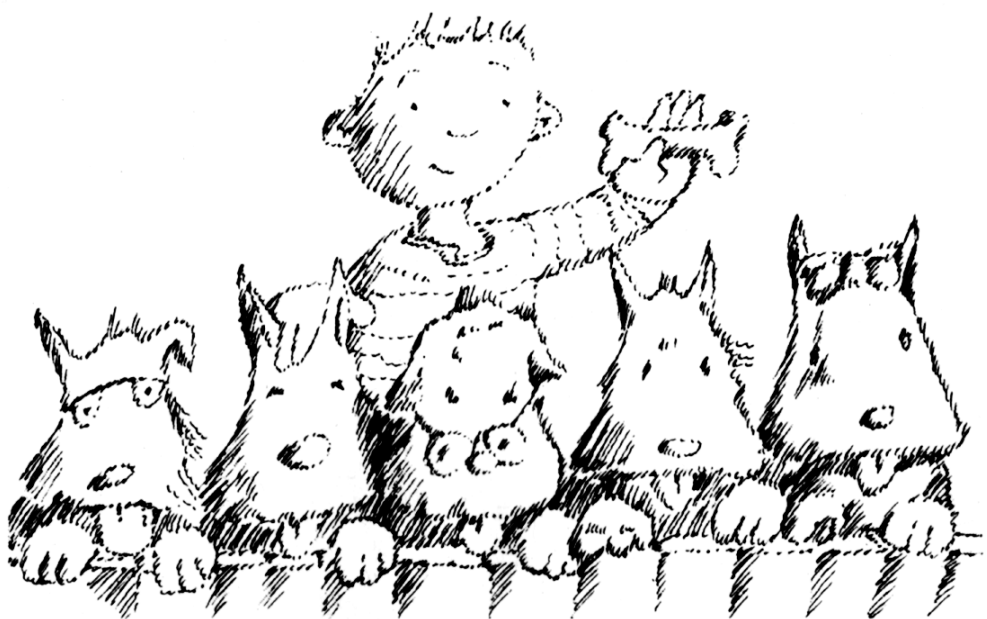
«دندان‌هایتان را مسواک کنید! دست‌هایتان را بشوید! زود بروید و بگیرید بخوابید!»
من خیلی کوچکم، به همین دلیل حرف‌هایم را گوش نمی‌کنند. خُب هر وقت غول‌گنده‌ای بشوم، مربی رام کردن بچه‌خرس‌ها می‌شوم.

شب کابوس خیلی ترسناکی دیدم. خواب دیدم:

خرسی‌هایم دیگر دوستم ندارند. آن‌ها از اتاقم بیرون رفتند و مثل اشباح، در خیابان پر از کامیون‌های گنده، شروع کردند به راه رفتن. من بین چرخ‌های کامیون‌ها می‌دویدم و می‌خواستم خرسی‌هایم را نجات بدهم. اما یکهو کامیونی زد به من. سه تا معلق در هوا زدم و



ناگهان دوباره افتادم... روی تختخواب مامان و بابام. بابام داد کشید: «سیلون! آخر با پانزده تا خرسی‌ات توی تختخواب ما چی کار می‌کنی؟»
وای! بابام شمردن بلد نیست. آخر من هفده تا خرسی دارم!



سگ‌ها

من سگ‌ها را خیلی دوست دارم! وقتی توی پیاده‌رو قدم می‌زنم، هی سگ‌ها دنبالم می‌آیند. دورم می‌چرخند و دوست دارند با من بازی کنند. آن‌ها هم خیلی از من خوششان می‌آید. مخصوصاً اگر یک استخوان دستم باشد، دیگر اصلاً ولم نمی‌کنند. آن وقت کارم این می‌شود که هی استخوان را پرت کنم و آن‌ها تند بروند و استخوان را برایم بیاورند.

وقتی غول گنده‌ای بشوم، به سگ‌های توی خیابان غذا می‌دهم. توی پیاده‌رو بدوبدو می‌کنم

تا آن‌ها دنبالم بیایند. شاید هم با همدیگر
استخوان‌بازی کنیم.

خواب سگی را دیدم. صاحبش
همیشه به گردن آن سگ
قلاده می‌زد و او را به گردش
می‌برد. قلاده‌اش آن‌قدر
دراز بود که می‌توانست
برای جیش کردن به





ماه برود!... هِه هِه هِه،
چقدر بامزه و خنده‌دار است!
چیزی که خیلی بامزه نیست این است که من
خیلی حسودی‌ام شده بود. خیلی دوست داشتم
روی ماه پیش آن سگ بروم... که البته باید از
اتاق مامان و بابام رد می‌شدم.
بابام فریاد کشید: «نه! آخر این چه وضعش
است سیلون! توی لباس خوابت جیش کرده‌ای!
تختخوابمان را خیس کرده‌ای!»
برای این که بابام من را ببخشد، قول دادم
دیگر خواب هیچ سگی روی ماه را نبینم.

